

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه نظر کاشف الغطاء:

عرض کردیم که مرحوم کاشف الغطاء، از کسانی هست که بر نظریه ترتب اصرار دارند و در کتاب کشف الغطاء، (ج:1، ص:171) فرموده اند که ما اگر نظریه ترتب را نپذیریم، باید ملتزم بشویم (به فتوای علامه) به اینکه کثیری از عبادات مردم باطل است. چون آن کسی که مشغول به يك عبادتي هست، غالبا يك حقي بر ذمه او هست. بدین معنی که یا ذمه او مشغول به يك ديني هست و یا مشغول به واجب دیگری هست.

بنابراین برای تصحیح این عبادات راهی غیر از نظریه ترتب نیست. و عبارتشان این است که و أي مانع من ان يقول الأمر المطاع لمأموره چه اشکالی دارد که امر مطاع اینطور بگوید که يك امري بکند و بعد بگوید «إذا عزم علي معصيتي في ترك كذا» اگر تصمیم بر عصیان این امر و معصیت گرفتی «فافعل كذا» يك امر دیگری را متوجه آن بکند.

بعد فرموده اند که ما هو أقوى الوجوه يعني این راه ترتب قویترین وجه «في حكم جاهل الجهر والإخفات و القصر و الإلتزام». دیروز عرض کردیم که يك کتاب دیگر به نقل از کاشف الغطاء را آورده بود که ایشان در فرض تعدد هم این نظریه را دارد! اما وقتی به خود نظریه ایشان مراجعه کردیم، مسأله جهر و اخفات در فرض جهل و نسیان روی نظریه ترتب تصویر فرموده اند.

کلام مرحوم آخوند:

مرحوم آخوند خراسانی در کفایه بعد از اینکه تصویر ترتب را بیان فرموده اند، که دو راه برای تصویر ترتب امکان دارد: یکی اینکه ما امر به مهم را مشروط کنیم بر عزم بر معصیت اهم که عزم بر معصیت یا عنوان شرط متقدم را دارد و یا عنوان شرط مقارن را دارد. مقارن با اتیان مهم یا قبل از اتیان مهم یا عزم بر معصیت اهم دارد، چون گفتیم در ترتب که لب نظریه ترتب به این بر می گردد که قائلین به ترتب می خواهند يك كاري بکنند که امر به مهم در فرض امر به اهم فعلیت داشته باشد که اگر گفتیم فعلیت داشت معنایش این است که اگر امر به اهم عصیان شد و آمد امر به مهم را انجام داد این شخص عملش صحیح است، یعنی مأمور به را اتیان کرده. بنابراین قائل به ترتب این نظر را دارد؛ یعنی می خواهد يك كاري بکند که امر به مهم فعلیت داشته باشد، لکن مشروط است یعنی امر به اهم به صورت مطلق است ولي امر به مهم عنوان مشروط را دارد.

سپس مرحوم آخوند می گوید که اینها شرط را دو جور معنی می کنند: یکی به نحو شرط متقدم یا مقارن و آن در جایی است که ما شرط را خود معصیت قرار ندهیم، بلکه شرط را عزم بر معصیت قرار دهیم. اما اگر ما آمدم شرط را خود معصیت قرار دادیم، در اینجا می فرماید که این عنوان شرط متأخر را پیدا می کند، برای اینکه معصیت خودش فرع بر این است که امر به اهم فعلیت داشته باشد و مکلف در عالم خارج بیاید امر به اهم را عصیان بکند و وقتی معصیت به امر اهم محقق شده در این صورت امر به مهم فعلیت پیدا می کند و امر به مهم مشروط می شود به معصیت اهم، به نحو شرط متأخر. این دو تصویری است که برای نظریه ترتب وجود دارد که در هر دو تصویر بالآخره طوری اینها درست می کند که امر به مهم وجود و فعلیت دارد و اگر مکلف آمد آن را اتیان کرد عمل به عنوان مأمور به محقق می شود.

بعد مي فرمايد كه قائلين به ترتب مي گویند كه ترتب در عرف و در بین مردم زیاد واقع مي شود و «هذا أمر كثير في العرفيات»، مولا يا يك پدري به فرزندش مي گوید كه درس بخوان و اگر درس نخواند قرائت قرآن بكن.

بنابراین در زندگي روزمره از اینگونه اوامر ترتبي بین پدر و فرزند فراوان اتفاق مي افتد كه فعلیت فعل بعدی مشروط به عصیان یا عزم بر عصیان فعل قبلي یا عزم بر عصیان است. قائلین به ترتب مي گویند كه اصلاً مسأله امر ترتبي شایع بین عرفیات است و حالایی كه در عرفیات شایع است ما بیاییم در شرعیات هم این معنی را قائل بشویم.

یعنی در شرعیات هم بیاییم اوامر را عنوان ترتبي بکنیم. و اصلاً مي گویند كه در شرعیات هم داریم كه ما بعداً برخی از این مواردی كه قائلین به ترتب بیان کرده اند را مي گوئیم كه یکی از آن موارد این است كه اگر کسی به مسافرت رفت و قصد اقامت نکرد بر او افطار واجب است و کسی كه یقین دارد به این كه ده روز در يك جا مي ماند، در این صورت امری كه به او متوجه است این است كه یجب بر این شخص قصد اقامت، و حالا اگر کسی قصد اقامت نکرد و این وجوب را مخالفت كرد، امر دیگری متوجه او هست به نام وجوب افطار، یعنی باید افطار بکند؛

قائلین به ترتب مي گویند كه ترتب و اوامر ترتبي هم در عرفیات و هم در شرعیات واقع شده اند، لذا مي گویند كه دیگر ما نباید بحث بکنیم كه آیا امر ترتبي امکان دارد یا نه! چون «أدل دليل علي امکان شيء وقوعه».

نظر مرحوم آخوند:

مرحوم آخوند بعد از اینکه نظریه اینها را بیان مي کنند، مي فرمایند كه به نظر ما نه تنها ترتب نداریم بلکه ترتب به نظر ما ممتنع و محال است. بدین صورت كه فرموده اند قائلین به ترتب آمدند دیدند كه اگر این دو تا امر در زمان واحد و در عرض واحد باشد، این مي شود طلب جمع بین ضدین و طلب جمع بین ضدین، هم استحاله ذاتی دارد و هم استحاله عرضی دارد.

بنابراین آمدند گفتند كه ما يك كاری كنیم كه این ملاك و محذور استحاله برطرف بشود. خیال کرده اند كه اگر امر به مهم را ترتبی كنند این محذور استحاله برطرف مي شود، در حالی كه مرحوم آخوند مي فرماید به نظر ما همان محذور استحاله كه در دو امری كه در عرض یکدیگرند وجود دارد، همان محذور در دو امر ترتبی هم موجود است. چون امر ترتب از اینجا شروع مي شود كه دو تا تكلیف در زمان واحد است و مكلف قدرت بر امتثال هر دو را ندارد چون بینشان تزامن واقع هست.

بنابراین اگر این دو تا تكلیف در زمان واحد و در عرض یکدیگر متوجه مكلف بشود، تالی فاسدش طلب جمع بین ضدین است. یعنی وقتی مولا مي گوید كه هم ازاله بكن و هم نماز بخوان در زمان واحد، این لازمه اش این است كه مولا طلب مي كند جمع بین ضدین را و این محال است. چون این هم استحاله ذاتی دارد، برای اینکه هر انشائی برای جعل داعی بسوی متعلق است.

همین عنوانی كه مرحوم آخوند در كفایه زیاد دارد: «الأمر يدعو الي متعلقه». خوب الان در زمان واحد مكلف نمی تواند این دو تا داعی را پیدا بکند، یعنی ذاتاً استحاله دارد. و همینطور این استحاله بالعرض هم دارد، یعنی قدرت ندارد بدین معنی كه بر فرض اینکه مولا بتواند جمع بین ضدین را طلب بکند، مكلف چون قدرت بر امتثال هر دو ندارد این استحاله بالعرض هم دارد یعنی قدرت هم ندارد. یعنی بر فرض طلب مكلف قدرت امتثال هر دو را ندارد. لذا می شود استحاله بالعرض.

بنابراین در آنجایی كه دو تا امر در عرض یکدیگرند این مستلزم طلب جمع بین ضدین هست كه این طلب هم استحاله ذاتی دارد و هم استحاله عرضی دارد.

اساس فرمایش مرحوم آخوند در انكار ترتب این است كه همین ملاك در استحاله در دو تا امر در عرض يك دیگر در امر ترتبی هم وجود دارد.

بدین بیان كه مي فرماید شما ترتبی ها مي گوئید كه امر به مهم مشروط است و امر به اهم اطلاق دارد. این اطلاق و اشتراط این نتیجه را دارد كه در فرضی كه امر به اهم فعلیت دارد، در آن فرض امر به مهم فعلیت ندارد و ترتب مي آید مي گوید امر به مهم در

رتبه و عرض امر به اهم نیست، بلکه در طول او هست.

اما سؤال ما این است که آیا در فرض امر به مهم که فعلیت دارد، امر به اهم هست یا ساقط شده؟ روشن است که در فرض فعلیت امر به مهم، امر به اهم فعلیت خودش را از دست نداده. چون اگر از دست می‌داد دیگه عصیان معنایی نداشت و ما می‌خواهیم بگوییم که امر به مهم مشروط بر عصیان یا عزم بر عصیان است و این در صورتی که است که امر به اهم فعلیت داشته باشد؛

لذا مرحوم آخوند می‌فرماید ما در همین جا ملاک استحاله را برای شما روشن می‌کنیم و می‌گوییم گرچه در فرض امر به اهم و در رتبه او، امر به مهم فعلیت نداشت، اما در فرض فعلیت امر به مهم که مشروط به یک شرطی هست و حالایی که آن شرط محقق شد در فرض فعلیت امر به مهم امر به اهم فعلیت دارد و حالایی که فعلیت دارد اینجا می‌شود طلب جمع بین ضدین و همان استحاله ذاتی و عرضی در این فرض هم تحقق پیدا می‌کند.

ان قلت: مستشکلی به مرحوم آخوند اشکال می‌کند که جناب آخوند! اینجا به سوء اختیار مکلف محقق شده، یعنی مکلف بنا گذاشته بر معصیت اهم و حالا دارد امر مهم را انجام می‌دهد، یعنی و لو اینکه در مرتبه امر به مهم، طلب جمع بین ضدین است، ولی این طلب از سوء اختیار مکلف شده و دیگر نباید اشکالی داشته باشد. **قلت:** مرحوم آخوند در جواب می‌فرماید اگر ما گفتیم که طلب ضدین یا طلب جمع بین ضدین محال است، این فرقی نمی‌کند که به سوء اختیار مکلف باشد یا نه، یعنی مولای حکیم نمی‌تواند به عبد بگوید که ایها العبد اگر این لیوان آب را خوردی باید جمع بین ضدین بکنید. آیا یک کسی که مولا حکیم است و اوامر و نواهی او از روی حکمت است از اول می‌تواند امر به ضدین را معلق بر یک امر اختیاری بکند؟! این نمی‌شود چون طلب ضدین استحاله ذاتی دارد.

ان قلت: مستشکل باز می‌گوید که جناب آخوند! بین طلب ضدین فی عرض واحد و طلب ضدین به نحو ترتب فرق وجود دارد. بدین صورت که می‌گوید در طلب ضدین فی عرض واحد، از دو طرف مطارده وجود دارد اما در طلب ضدین به نحو ترتبی مطارده طرفینی نیست.

به این بیان که می‌گوید در آنجایی که ضدین از طرف واحد است مولا در یک زمان واحد از عبد دوتا طلب دارد و عبد و عبد هم قدرت بر آنها ندارد و آنها ضدین هستند. در اینجا امر به ازاله طرد می‌کند امر به صلاه را و امر به صلاه طرد می‌کند امر به ازاله را؛ یعنی مطارده من الجانبین است. اما در طلب ضدین ترتبی مطارده من جانب الواحد است یعنی وقتی امر به مهم فعلیت دارد، طرد می‌کند امر به اهم را، اما دیگه در فرض فعلیت امر به اهم امر به مهم طرد نمی‌شود.

قلت: مرحوم آخوند در اینجا دو جواب داده اند:

اولا فرموده اند که در اینجا هم مطارده من الجانبین است. بدین صورت که فرموده اند وقتی مولا امر به اهم می‌کند، ترتبی ها می‌گویند که امر به اهم مطلق است و امر به مهم مشروط می‌باشد. ما می‌توانیم بگوییم که در فرض امر به اهم امر به مهم مشروطا به این شرط فعلیت دارد و اگر فعلیتش را در این طرف درست کردیم، سپس می‌گوییم در فرض ترتب هم مطارده من الجانبین است.

عرض کردیم آنچه که مقوم بر مطارده است فعلیت داشتن است و اگر آمدیم گفتیم در فرض امر به اهم امر به مهم هم و لو با این شرطش فعلیت دارد، در اینجا هم مطارده محقق می‌شود.

ثانیا در جواب دوم (گویا قبول می‌کنند که در قول به ترتب مطارده من الجانبین نیست و حق هم همین است.) می‌فرماید در استحاله، مطارده من جانب واحد هم کافی هست، یعنی در محذوری که در طلب ضدین هست برای تحقق آن محذور اگر مطارده از یک طرف باشد، برای تحقق استحاله کفایت می‌کند.

خلاصه نظر آخوند:

بنابراین چکیده مطالب مفصل مرحوم آخوند این می شود که ملاک استحاله در طلب ضدین فی عرض واحد در طلب ضدین به نحو ترتب موجود است و لو بسوء اختیار باشد و و لو مطارده من جانب واحد باشد. بعد مرحوم آخوند در آخر فرموده اند حالایی که ما نظریه ترتب را محال می دانیم باید بیاییم ترتب را در عرفیات هم به نحوی حل بکنیم.